

رده‌شناسی
در چهارچوب نظریه اصول
و پارامترها

اثر: دکتر غلامرضا دین محمدی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۱۶۹ تا ۱۸۴)

چکیده:

در این مقاله به رده‌شناسی و یا توجیه تنوعات زبانی در چهارچوب نظریه اصول و پارامترها خواهم پرداخت و آن را نقد و بررسی خواهم کرد. با توجه به برخی پارامترها تأکید خواهم کرد که مطالعه رده‌شناسی در این نظریه فقط می‌تواند بر پایه اصل زیر مجموعه برویک (Berwick) (۱۹۸۲) انجام پذیرد. و گرنه نظریه با اشکال روش‌شناختی مواجه می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: پارامتر، رده‌شناسی، زیرمجموعه برویک.

مقدمه:

اگر در چهارچوب نظریه "اصول و پارامترها" (منظور همان نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی است) پذیرفته باشیم که زیربنای بخشی از دانش زبانی ذاتاً هنگام تولد در ذهن انسان وجود دارد، سؤالی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که تفاوت و تنوع میان زبانها چگونه توجیه می‌شود؟ با این سؤال به حیطة رده‌شناسی در نظریه اصول و پارامترها وارد شده‌ایم.

نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی با استفاده از پارامتر و با توجه به انتخاب دو یا چند احتمال به تبیین و توجیه تفاوت زبانها می‌پردازد. به طور مثال، تفاوت میان زبانها از نظر ترتیب قرار گرفتن اجزای جمله با چنین فرضیه‌ای توجیه می‌گردد: زبانها یا هسته‌ابتدا هستند و یا هسته‌انتهای.

نوآم چامسکی (۱۹۸۲ ص ۷) چنین بیان می‌کند:

"دستور زبان شامل یک رشته مقادیر ارزشی برای پارامترهاست. در حالی که دستور جهانی عبارت است از یک نظام کلی قواعد، اصول و پارامترها که خود عنصری زیست‌شناختی است که در انسان به ودیعه نهاده شده و توانش ذهنی زبان نامیده می‌شود."

اما چنین فرضیه‌ای منجر به حصر منطقی می‌گردد. زیرا مثلاً درباره پارامتر هسته، هر زبانی را در نظر بگیریم، یا هسته‌ابتدا و یا هسته‌انتهاست. و در نتیجه چنین فرضیه‌ای ابطال‌ناپذیر خواهد بود. از اینرو، ناگزیر باید به دنبال فرضیه‌ای دیگر بود که این اشکال روش شناختی را نداشته باشد. اما بر این نظر نیز اشکالاتی به شرح زیر وارد است:

اشکال اول: ممکن است گفته شود، این فرضیه ابطال‌پذیر است و به روشهای مختلف می‌توان آن را باطل نمود. مثلاً دبیرمقدم (۱۹۹۷) بیان می‌دارد که زبان فارسی نه هسته‌ابتداست و نه هسته‌انتهای، بلکه در حال گذر از هسته‌انتهای به هسته‌ابتداست. به سخن دیگر، مورد زبان فارسی شق سوم است که توسط فرضیه

بالا قابل پیش‌بینی نیست. و همان‌طور که ملاحظه می‌شود، فرضیه بالا ابطال‌پذیر است.

پاسخ: پیدا شدن شقوق مختلف نمی‌تواند از ابطال‌ناپذیری فرضیه جلوگیری کند. زیرا با وجود این شق سوم، فرضیه به این صورت اصلاح خواهد گردید: زبانها یا هسته‌ابتدا هستند و یا هسته‌انتها و یا در حال گذر از هسته‌انتها به هسته‌ابتدا. در این حالت نیز فرضیه ابطال‌ناپذیر است. اگر در فرضیه خود شقوق مختلف را بیان کنیم یعنی همه احتمالات را در مورد ساخت زبانها در نظر بگیریم، در پایان یعنی حتی در صورت پیدا شدن همه احتمالات باز هم فرضیه ما دارای حصر منطقی و در نتیجه ابطال‌ناپذیر خواهد شد. برای آنکه همه این احتمالات را در نظر گرفته باشیم، فرضیه بالا را به این صورت بیان می‌کنیم که زبانها یا هسته‌ابتدا هستند و یا هسته‌انتها و یا ... همان‌طور که ملاحظه می‌شود، همچنان اشکال روش‌شناختی به قوت خود باقی است. از سوی دیگر با برشمردن شقوق مختلف ساخت جمله در زبانهای طبیعی، تنوعات زبانها را برمی‌شماریم، ولی هیچگاه به تبیین و توجیه این تنوعات نمی‌پردازیم. در اینکه میان زبانها از نظر ساخت جمله تنوع وجود دارد، شکی نیست. سؤال این است که این تنوعات چگونه باید توجیه شوند؟ به سخن دیگر، با این کار از هدف نهایی خود که توجیه تنوعات زبانی است، دور می‌شویم.

اشکال ۲: چامسکی با توجه به زبان‌آموزی کودک به توجیه تنوعات زبانی می‌پردازد. بدین معنا که کودک که دستور جهانی را در ذهن خود به طور فطری داراست، سراغ زبانی که می‌خواهد بیاموزد، می‌رود. وی مثلاً هنگام برخورد با زبان ترکی چنین فرضیه‌ای می‌سازد: این زبان هسته‌ابتداست. اما این فرضیه با داده‌های زبان ترکی سازگار نیست. لذا این فرضیه رد می‌شود و وی فرضیه جدیدی می‌سازد: این زبان هسته‌انتهاست. این فرضیه تأیید می‌شود و کودک پارامتر هسته‌انتها را برای زبان ترکی برمی‌گزیند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، چنین روشی منطبق با اصول روش‌شناختی علمی است و فرضیه‌های کودک همه ابطال‌پذیرند.

پاسخ: به نظر می‌رسد میان زبان‌آموزی کودک و فرضیه‌سازی علمی تفاوت وجود داشته باشد. زیرا اولاً در زبان‌آموزی کودک دانش زبانی ناخودآگاه است. زیرا زبانور اگر بخواهد دستور زبان خود را تبیین کند، نخواهد توانست. و اگر وی قادر به اینکار باشد، دیگر چه نیازی به علمی به نام زبانشناسی خواهد بود؟ از سوی دیگر، کودک پیشاپیش فطرتاً به دستور جهانی دست یافته است. حتی او بر خود پارامترها هم آگاه است. تنها کاری که باید هنگام زبان‌آموزی انجام دهد، آن است که مقادیر پارامترها را تعیین کند. اما این موضوع در مورد زبانشناس صدق نمی‌کند. زبانشناس به دستور جهانی دسترسی ندارد و باید آن را کشف نماید. پس زبانشناس باید برای کشف این دانش یعنی دستور جهانی به فرضیه‌سازی بپردازد و ناگزیر است از اصول روش‌شناختی متداول در علوم پیروی کند. و سرانجام بیشتر کودکان جهان به یک زبان مادری (زبان اول) تسلط می‌یابند و این بدان معناست که این کودکان برای تسلط به زبان اول، از دستور جهانی که در آنها به ودیعه نهاده شده است به سوی کشف قواعد یک زبان حرکت می‌کنند. و این در حالی است که زبانشناس نه تنها مجبور است به کشف قواعد یک زبان بپردازد، بلکه مجبور است قواعد همه زبانهای طبیعی را کشف کند. و همه اینها باید منطبق با آن دستور جهانی باشد که وی به صورت فرضیه ارائه می‌نماید. پس در اغلب موارد، حرکت کودک از فرضیه به سوی یک زبان است. اما حرکت زبانشناس از فرضیه به سمت همه زبانهای طبیعی است. به سخن دیگر، سؤالی که برای کودک مطرح می‌شود متفاوت است با سؤالی که برای زبانشناس مطرح است. کودک می‌خواهد بداند زبانی که می‌خواهد یاد بگیرد هسته‌ابتداست یا هسته‌انتهای؟ اما زبانشناس می‌خواهد بداند که تنوع ساختی ناشی از چیست و اصولاً چرا چنین تنوعی وجود دارد؟ به همین دلیل است که اشکال روش‌شناختی مورد بحث همچنان برای زبانشناس به قوت خود باقی است.

برای یافتن راه‌حلی درباره توجیه تنوعات زبانی در چهارچوب نظریه "حاکمیت

و مرجع‌گزینی " ابتدا به دیدگاه چامسکی درباره زبان‌آموزی کودک توجه می‌کنیم: "آنچه ما به طور ذاتی می‌دانیم، عبارت است از اصول مختلف زیر نظام‌های S_0 و حالت تأثیر متقابل آنها و پارامترهایی که با این اصول در ارتباطند." (چامسکی ۱۹۸۶ ص ۱۵۰)

در وضعیت آغازین S_0 دو احتمال را درباره نحوه تنظیم پارامترها می‌توان در نظر گرفت:

الف) کلید در وضعیت خنثی قرار دارد: مثلاً کودک هم برای زبان ضمیرانداز و هم ناضمیرانداز آمادگی دارد. در این حالت، مراحل رشد زبانی کودک یا با ضمیرانداز طی می‌شود و یا ناضمیرانداز. یعنی کودکانی که انگلیسی و فارسی می‌آموزند، مراحل زبان‌آموزی یکسان طی نمی‌کنند و هرچه را نخست به کارگیرند، باعث تنظیم پارامتر به شکل دلخواه می‌گردد.

ب) کلید در وضعیت غیرخنثی قرار دارد: مثلاً کودک نخست فکر می‌کند که همه زبان‌ها ناضمیرانداز هستند. کودکانی که انگلیسی می‌آموزند، از این وضعیت استفاده می‌کنند و نیازی به تغییر آن ندارند. ولی کودکانی که فارسی می‌آموزند، از این وضعیت شروع می‌کنند و با گذشت زمان و به کمک شواهد زبانی، آن را تغییر می‌دهند. در این حالت، کودکانی که فارسی می‌آموزند به شواهدی نیاز دارند تا بتوانند کلید را برای زبان‌های ناضمیرانداز به طور متفاوتی تنظیم کنند. و یا برعکس، کودک فکر می‌کند که همه زبان‌ها ضمیرانداز هستند. اینک کودکانی که زبان‌های ناضمیرانداز را می‌آموزند، به شواهد زبانی نیاز دارند. بدان معنا که کودکانی که فارسی می‌آموزند، به شواهد دیگری نیازمند نیستند، ولی کودکانی که انگلیسی می‌آموزند، به آن شواهد محتاج‌اند.

اینکه چامسکی کدامیک از دو موارد بالا را در تنظیم پارامترها می‌پذیرد، چندان روشن نیست. چامسکی ۱۹۸۶ ص ۱۴۶ چنین بیان می‌کند:

"گذر از وضعیت آغازین S_0 به وضعیت ثابت S_1 موضوعی است مربوط به

تنظیم کلیدها. احتمال دارد اصولی وجود داشته باشد که چگونگی تنظیم پارامترها را تعیین کند، مثلاً اصل زیرمجموعه برویک ۱۹۸۲ بیان می کند که اگر پارامتری دو ارزش + و - داشته باشد و ارزش - زیرمجموعه مناسبی از جمله های دستوری تولید کند که با انتخاب ارزش + تولید شده باشند، در این صورت ارزش - همان ارزش بی نشان است که در نبود شواهد زبانی انتخاب شده است.

نظریه برویک از میان احتمالات دوگانه بالا، احتمال دوم را برای توضیح نحوه تنظیم پارامترها در زبان آموزی کودک برمیگزیند. بدین معنا که مثلاً پارامتر ناضمیرانداز که دارای ارزش منفی است [-pro] به عنوان وضعیت بی نشان انتخاب می گردد (pro مخفف pro-drop است) و وضعیت دیگر فقط هنگامی انتخاب می شود که شواهد زبانی وجود داشته باشد. اما همان طور که در بالا اشاره کردیم، دیدگاه چامسکی درباره نحوه تنظیم کلیدها در وضعیت خنثی و غیرخنثی چندان روشن نیست.

این ابهام در آثار شارحان نظریه چامسکی مانند هگمن^(۱) (۱۹۹۴، ص ۱۴) نیز ملاحظه می شود. وی درباره تنظیم پارامتر هسته، نخست به احتمال اول اشاره می کند که وضعیت خنثی است و بیان می کند که: "یک راه آن است که بگوییم تنوع ترتیب واژگان میان زبانها ناشی از تفاوت اولیه میان آنهاست... دستور جهانی انتخاب دوگانه 0v یا v0 را فراهم می سازد، و زبانهای خاص هر کدام به یکی از این دو تنظیم تمایل دارند. ممکن است که بگوییم تنوع ترتیب واژگان در انگلیسی و ژاپنی مستقیماً مربوط به پارامتر ترتیب واژگان است..." وی آنگاه بلافاصله احتمال وضعیت غیرخنثی را نیز می دهد و بیان می کند که: "راه دیگر توجیه تنوع ترتیب واژگان ممکن است به ذهن خطور کند... [بدین معنا که] دستور جهانی در آغاز فقط یک نوع ترتیب واژگانی یعنی v0 را در دسترس قرار می دهد. در این حالت می توان

گفت که در ژاپنی، گشتار حرکت می‌تواند مفعول را به سمت چپ فعل انتقال دهد که منجر به ترتیب واژگانی OV می‌گردد.

تعیین اینکه کدامیک از احتمالات دوگانه مورد تأیید نظریه است، بسیار مهم است. زیرا اگر وضعیت خنثی را درباره تنظیم پارامترها بپذیریم، همان اشکالی که در مقدمه این تحقیق اشاره کردیم مطرح خواهد شد. اگر بپذیریم که کودک دارای پیش فرضی است که براساس آن زبانها همه VO هستند و تنوع زبانها ناشی از گشتار حرکت است (به همان ترتیبی که هگمن ۱۹۹۴ ص ۱۴ به عنوان یکی از راه‌های توجیه تنوع در ترتیب واژگان بیان می‌کند)، اشکالی که ذکر کردیم مطرح نخواهد شد. در این حالت، برای توجیه تنوع زبانی دیگر قائل نخواهیم بود که: (زبانها یا هسته‌ابتدا هستند و یا هسته‌انتهای)، بلکه خواهیم گفت که در ژ ساخت زبانها همه هسته‌ابتدا هستند (یعنی VO همان ترتیب واژگانی تلقی می‌شود که پیش فرض همه کودکان است) و در ر ساخت یا صورت آوایی است که در نتیجه عملکرد گشتار حرکت زبانها با هم متمایز می‌شوند. بدین ترتیب، اشکال فقط وقتی است که وضعیت کلید خنثی باشد. یعنی وقتی است که ترتیب واژگانی VO و OV در نظر کودک یکسان باشد. اینجاست که در ژ ساخت نیز تنوع وجود خواهد داشت، و ما مجبور خواهیم شد برای توجیه این تنوع به این فرضیه متوسل شویم که: زبانها یا هسته‌ابتدا هستند و یا هسته‌انتهای.

متأسفانه موضع چامسکی درباره اینکه کدامیک از احتمالات دوگانه بالا پذیرفتنی است، چندان روشن و صریح نیست. اما برای پرهیز از اشکال روش شناختی که در مقدمه این تحقیق بیان گردید، ناگزیریم از احتمال نخست یعنی وضعیت خنثی صرف نظر کنیم و احتمال دوم یعنی وضعیت غیرخنثی را در تنظیم پارامترها بپذیریم. وضعیت غیرخنثی نیز خود شامل دو وضعیت است. زیرا این وضعیت می‌تواند به صورت مثبت یا منفی در نظر گرفته شود. به طور مثال، وضعیت مثبت هنگامی است که بگوییم، کودک فکر می‌کند که همه زبانها ضمیرانداز

[+pro] هستند، و وضعیت منفی وقتی است که گفته شود که همه زبان‌ها ناضمیرانداز [-pro] هستند. اینکه کدامیک از این دو وضعیت را بپذیریم، موضوعی است که در زیر بدان اشاره می‌کنیم:

ابتدا وضعیت مثبت را بررسی می‌کنیم. در این حالت، به طور مثال همه زبان‌ها در ژ ساخت ضمیرانداز هستند و در ساخت است که با گشتار درج ضمیر برخی زبان‌ها همانند انگلیسی ناضمیرانداز می‌شوند. برای توجیه چنین وضعیتی، نینا هایمز (Nina Hyams) (۱۹۸۶) زبان کودک را درباره پارامتر حذف ضمیر برپایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی بررسی کرده‌است. او با بررسی نمونه‌هایی از زبان کودک دریافت که کودکان انگلیسی‌زبان در مراحل نخست زبان‌آموزی جمله‌های بدون فاعل تولید می‌کنند:

1) Want look a man.

تولید این جمله‌ها، به دلیل توانایی محدود کودکان در پردازش اطلاعات نبود، زیرا که در همان حال می‌توانستند جمله‌هایی معادل جمله‌های بالا را که فاعل نیز داشتند، تولید کنند:

2) I want kiss it.

هایمز با توجه به نمونه‌های بالا، نتیجه گرفت که در مورد پارامتر حذف ضمیر، وضعیت مثبت درست است. کودکان بدون توجه به اینکه آیا انگلیسی و فارسی می‌آموزند، نخست با وضعیتی شروع می‌کنند که جمله‌های فاقد فاعل را جایز می‌داند. آنگاه کودکان انگلیسی‌زبان یاد می‌گیرند که زبان آنها ناضمیرانداز است، پس وضعیت کلید را تغییر می‌دهند.

در پاسخ به این راه حل، باید گفت که مطالعه گفتار کودکان برای حل مسئله منطقی زبان‌آموزی گمراه‌کننده است. زیرا همان‌طور که در بزرگسالان دیده می‌شود، توانش دستوری در کنش گفتاری به طور ناقص جلوه‌گر می‌شود. کودکان نیز از نفس

می‌افتند، اشتباه می‌کنند و یا تغییر عقیده می‌دهند. فرآیندهای روان‌شناختی که در ادراک و تولید گفتار به کار می‌روند، به طور غیرمستقیم و ناقص به توانش دستوری آنان مرتبط است. به منظور مطالعه توانش زبانی بزرگسالان، منشأ دیگری از شواهد زبانی در دسترس است که به شکل قضاوت درباره جمله‌های یک زبان پدیدار می‌شود. اینگونه قضاوت‌ها در مورد کودکان چندان کاربرد ندارد. هرچند نمونه‌هایی از گفتار کودکان در دسترس باشد، چنین نمونه‌هایی نمی‌تواند اطلاعات دقیقی درباره توانش زبانی آنان در اختیار زبان‌شناس قرار دهد. کودک در مرحله اول فقط یک واژه تولید می‌کند و آنگاه به مرحله گفتار دو مرحله‌ای می‌رسد. هر دو مرحله نتیجه محدودیت‌های حافظه است که تعداد عناصر زبانی را در گفتار کودک محدود می‌کند. در این باره چامسکی (۱۹۸۰ ص ۵۳) چنین بیان می‌کند:

"شاید کودک ساختار ذهنی لازم را کاملاً درونی کرده باشد، ولی به دلایلی توانایی استفاده از آنها را نداشته باشد."

نتیجه آنکه نمی‌توان به صرف ارائه نمونه‌هایی از گفتار کودکان به توانش زبانی آنها که امری است انتزاعی پی برد و نتیجه گرفت که پیش‌فرض کودکان در هنگام یادگیری زبان حذف ضمیر است.

اما تنها وضعیتی که باقی می‌ماند، تعیین وضعیت منفی [-pro] به عنوان پیش‌فرض کودک است. در این حالت کودک مثلاً فرض می‌کند که همه زبان‌ها مانند انگلیسی ناضمیرانداز هستند. تعیین وضعیت منفی با مفهوم نشان‌داری در ارتباط است. بدین معنا که علت انتخاب وضعیت منفی به عنوان پیش‌فرض کودک ناشی از بی‌نشان بودن این وضعیت است. معیار این بی‌نشانی نظریه زیرمجموعه برویک ۱۹۸۲ است که اینک به آن می‌پردازیم.

همان‌طور که گفتیم در تنظیم پارامترها یک احتمال این است که در وضعیت آغازین کلید در وضعیت خنثی قرار داشته باشد. اما احتمال دیگر این است که بگوییم برخی از تنظیم‌ها نشاندارتر از تنظیم‌های دیگر است. مثلاً زبان‌هایی که

دارای حرکت نحوی نیستند به دستور جهانی نزدیک‌ترند تا زبان‌هایی که حرکت نحوی دارند و بر این اساس، انگلیسی نشاندار و ژاپنی بی‌نشان است. و یا برعکس با تصور مخالف می‌توان گفت که انگلیسی بی‌نشان و ژاپنی نشاندار است. در مورد پارامتر حذف ضمیر نیز می‌توان براساس دیدگاه هایمز (۱۹۸۶) بیان کرد که وضعیت ناضمیرانداز نشاندارتر از وضعیت ضمیرانداز است. و یا برعکس وضعیت ضمیرانداز نشاندارتر از وضعیت ناضمیرانداز است. کودکان با وضعیت بی‌نشان آغاز می‌کنند و مجبورند آنهایی را که نشاندارترند، تنظیم مجدد کنند. پس سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چگونه می‌توان وضعیت‌های نشاندار و بی‌نشان را از هم تشخیص داد؟

همان‌طور که در بالا هم اشاره کردیم، یکی از معیارهایی که برای تعیین نشانداری و بی‌نشانی ارائه شده است، نظریه برویک ۱۹۸۲ زیر عنوان اصل زیر مجموعه است که مجدداً از چامسکی (۱۹۸۶ ص ۱۴۶) آن را نقل می‌کنیم:

"اصل زیرمجموعه برویک ۱۹۸۲ بیان می‌کند که اگر پارامتری دو ارزش + و - داشته باشد و ارزش - زیرمجموعه مناسبی از جمله‌های دستوری تولید کند که با انتخاب ارزش + تولید شده باشند، در این صورت ارزش - همان ارزش بی‌نشان است که در نبود شواهد زبانی انتخاب شده است."

اگر به پارامتر حذف ضمیر برگردیم، می‌توانیم بگوییم که حذف ضمیر می‌تواند دارای دو ارزش مثبت و منفی باشد که ارزش مثبت را با [+pro] و ارزش منفی را با [-pro] نشان می‌دهیم. حال برپایه اصل زیر مجموعه، جمله‌هایی که در زبان‌های [-pro] تولید می‌شوند، زیر مجموعه جمله‌های دستوری هستند که در زبان‌های [+pro] تولید می‌شوند. به سخن دیگر، تنوع ساختی در زبان‌های [+pro] بیشتر از زبان‌هایی است که دارای مشخصه [-pro] هستند. این مسئله را با توجه به نمونه‌های انگلیسی و فارسی زیر نشان می‌دهیم. در زبان فارسی که دارای مشخصه [+pro] است، دو نوع ساخت به شرح زیر امکان‌پذیر است:

(۱) من به بازار رفتم. (ساخت ۱)

(۲) به بازار رفتم. (ساخت ۲)

اما در انگلیسی فقط معادل یکی از دو جمله بالا دستوری است.

(ساخت ۱) 3) I went to the market.

(ساخت ۲) 4) *Went to the market.

به عبارت دیگر، جمله‌های دستوری زبان انگلیسی در رابطه با پارامتر حذف ضمیر زیر مجموعه جمله‌های دستوری زبان فارسی است. یعنی در فارسی هم ساخت ۱ مجاز است و هم ساخت ۲، در حالی که در انگلیسی فقط ساخت ۱ مجاز است.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا نظریه زیر مجموعه در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی کاربردی داشته‌است و اگر پاسخ مثبت است در کدام نظریه؟

در اینجا سعی می‌شود کاربرد این نظریه در یکی از زیر نظریه‌های نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی روشن گردد. همانطور که می‌دانیم نظریه تحدید (Bounding theory) یکی از این زیر نظریه‌هاست که میزان حرکت یک سازه را مشخص می‌کند (چامسکی ۱۹۸۱ ص ۵). اصلی که در نظریه تحدید جریان دارد، اصل همجواری (Subjacency Principle) نامیده می‌شود. بر پایه اصل همجواری، حرکت یک سازه فراتر از یک مقوله یا گره محدود کننده (Bounding Category/Node) مردود است. به زبانی گویاتر، این اصل حرکت یک سازه را بیش از یک مقوله یا گره تحدید کننده که در زبان انگلیسی عبارتند از گروه صرفی IP و گروه اسمی NP مردود می‌داند. حرکت سازه‌ها در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به کمک قاعده حرکت آلفا صورت می‌گیرد. حد و حصر و میزان این حرکت را اصل همجواری تعیین می‌کند. در جمله a5 هیچ سازه‌ای حرکت نکرده‌است و بنابراین اصل همجواری مورد پیدا نمی‌کند. در جمله b5 که نظیر جمله a5 است با حرکت گروه

اسمی مواجه هستیم (همان حرکتی که در گونه‌های پیشین دستور گشتاری زیر عنوان ارتقای فاعل بند پیرو به فاعل بند پایه مطرح بود). حرکت این گروه اسمی منطبق با محدودیت اعمال شده به وسیله اصل همجواری است. زیرا میان گروه اسمی حرکت داده شده و رد آن تنها یک مقوله تحدید کننده یا چرخه که در مثال با قلاب مشخص شده است، مشاهده می‌شود. همین وضعیت عیناً در مورد جملات e5 و d5 مشهود است با این تفاوت که فعل اصلی این جملات تغییر کرده است. مقایسه نمونه‌های e5 و f5 نیز نشان می‌دهد که در جمله اول سازه‌ای حرکت نکرده است، ولی در جمله دوم یک گروه اسمی از داخل درونی‌ترین بند پیرو به بند پیرو بالاتر از آن حرکت کرده است و از آنجا که در این حرکت نیز میان سازه حرکت داده شده و رد آن تنها یک مقوله تحدید کننده وجود دارد، جمله حاصل یعنی f5 دستوری است. نمونه g5 همان نمونه f5 است، اما به این دلیل که میان سازه حرکت داده شده و رد آن دو گره تحدید کننده وجود دارد، غیر دستوری شده است. به بیان دیگر، در این نمونه یک گروه اسمی از بطن درونی‌ترین بند پیرو به جایگاه فاعل در دو بند بالاتر از آن حرکت کرده است (چامسکی ۱۹۸۱ ص ۵۸):

- 5) a. it is certain [that John likes ice cream]
 b. John is certain [t to like ice cream]
 c. it seems [that John likes ice cream]
 d. John seems [t to like ice cream]
 e. it seems [that it is certain [that John likes ice cream]]
 f. it seems [that John is certain [t to like ice cream]]
 g. *John seems [that it is certain [t to like ice cream]]

نمونه دیگری از عملکرد اصل همجواری در نمونه (۶) مشاهده می‌شود
 (چامسکی ۱۹۸۱ ص ۸۰):

- 6) a. pictures of several people are for sale which I like.

b. *pictures of several people are for sale who I like.

در ساخت نمونه‌های a6 و b6 به ترتیب به صورت a7 و b7 نمایش داده شده‌است. در اشتقاق a7 حرکت بند موصولی از مرز تنها یک مقوله تحدید کننده (یعنی یک گروه اسمی مرکب) عبور کرده‌است و از اینرو از اصل همجواری تخطی نشده‌است و جمله مقوله a6 دستوری است، در حالی که در مورد b7 بند موصولی از مرز دو گره محدود کننده (یعنی دو مورد از گروه اسمی مرکب) گذشته‌است و بنابراین از اصل همجواری تخطی شده و نمونه b6 غیر دستوری شده‌است:

7) a. [NP[NP pictures of several people] t_i are for sale [i_j which I like]

b. [NP pictures of [NP[NP several people] t_i]] are for sale [i_j who I like]

حال به ساخت شماره (۸) توجه می‌کنیم. در این ساخت قاعده آلفا سه بار به صورت چرخه‌ای عمل کرده‌است و who را از جایگاه درونی‌ترین بند پیرو به جایگاه مشخص‌گر متمم‌نما (Complementizer) در ابتدای بند پایه منتقل کرده‌است (جامسکی ۱۹۸۱ ص ۱۷۴):

8) Who do [S you think [S' t [S Bill said [S' t [S t saw John]]]]

(لازم به یادآوری است که از S' در تعدیل‌های بعدی به صورت CP در آمده‌است.) علت دستوری بودن نمونه (۸) آن است که who جایگاه فاعل درونی‌ترین بند پیرو یکبار به ابتدای بند پایه حرکت داده نشده‌است، بلکه به صورت چرخه‌ای و از راه حرکت به نخستین جایگاه متمم‌نمای نزدیک خود، و آنگاه با پرش از یک جایگاه متمم‌نما به جایگاه بالاتر این مسیر را طی کرده‌است. همچنین شایان توجه است که who در حرکت‌های دوم و سوم هم از مرز جمله تیره و هم جمله عبور کرده‌است. با این وجود جمله حاصل دستوری است. زیرا در زبان انگلیسی جمله تیره گره تحدید کننده به شمار نمی‌رود و فقط جمله است که

در این زبان گره تحدید کننده است. همان طور که در ابتدای بحث هم بیان کردیم، در زبان انگلیسی جمله (همان IP) و گروه اسمی (همان NP) گره محدود کننده به شمار می روند. اما در برخی زبان های دیگر مانند فرانسه و ایتالیایی CP و NP مقوله محدود کننده تلقی می شوند (جامسکی ۱۹۸۱، ص ۱۴۱، پی نوشت ۴۱).

بر این اساس، به اعتقاد فریدن (۱۹۹۱، ص ۱۲۰-۱۱۵) اینکه زبان ها کدامیک از مقوله های را به عنوان مقوله تحدید کننده بپذیرند، یک پارامتر محسوب می شود. در برخی زبان ها مانند روسی و آلمانی مقوله های IP, NP و CP هر سه به عنوان گره های تحدید کننده به شمار می آیند و در زبان هایی مانند انگلیسی مقوله های NP و IP گره های تحدید کننده هستند و در زبان هایی مانند فرانسه و ایتالیایی IP و CP گره های تحدید کننده تلقی می شوند. کودک در ابتدا محدود کننده ترین پارامتر را به عنوان پیش فرض خود در نظر خواهد گرفت مگر آنکه شاهی برخلاف آن پیدا کند. بدین منظور کودک به ترتیب زیر عمل خواهد نمود:

الف) در ابتدا فرض می کند که مقوله های IP, NP و CP هر سه مقوله های تحدید کننده به شمار می آیند و این همان محدود کننده ترین دستور است. در این حالت اگر کودک در معرض زبان هایی مانند روسی و آلمانی قرار گرفته باشد، فرض او تغییری نمی یابد.

ب) آنگاه کودک هرگاه شاهی برخلاف پیش فرض بالا بیابد، چنین فرض می کند که زبان مورد نظر او دارای گره های تحدید کننده NP و IP است و این حالت وقتی است که وی شاهی در آن زبان مبنی بر وجود حرکت از جایگاه یک متمم نما به متمم نمای دیگر بیابد. مثلاً اگر وی در معرض زبان انگلیسی قرار گرفته باشد، چنین فرضی را خواهد داشت. زیرا همان طور که در نمونه (۸) ملاحظه کردیم، در زبان انگلیسی چنین حرکتی وجود دارد.

ج) اما اگر کودک در زبانی که سرگرم یادگیری آن است، شاهی برخلاف گره های تحدید کننده NP و IP بیابد (یعنی مثلاً نمونه ۹ را در زبان فرانسه بیابد)، به

این نتیجه می‌رسد که زبانی که در معرض آن است، دارای گره‌های تحدید کننده NP و CP است:

9) a. [CP Combien_i [IP as-tu [NP t_i de pommes]]]?

b. [CP *How many_i [IP have you [NP t_i of apples]]]?

علت دستوری بودن نمونه a9 آن است که در زبان فرانسه NP و IP مقوله‌های تحدید کننده تلقی نمی‌شوند، اما معادل آن در زبان انگلیسی غیر دستوری است. به بیان دیگر، زبان انگلیسی از این نظر نسبت به زبان فرانسه صاحب دستور محدود کننده‌تری است.

اگر بخواهیم همین موضوع را در چهارچوب نظریه زیرمجموعه برویک بیان کنیم، زبان‌های روسی و آلمانی که صاحب محدود کننده‌ترین دستور از نظر مقوله‌های تحدید کننده هستند، نسبت به زبان‌های انگلیسی و فرانسه بی‌نشان تلقی می‌شوند و زبان انگلیسی نیز نسبت به زبان فرانسه بی‌نشان خواهد بود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، فریدن بدون آنکه سخنی از نظریه برویک بگوید، در توجیه پارامتر هسته از این نظریه بهره جسته است.

نتیجه آنکه هنگام مطالعه رده‌شناسی در چهارچوب نظریه "حاکمیت و مرجع‌گزینی" نخست محدود کننده‌ترین دستور برپایه نظریه زیرمجموعه برویک تعیین می‌شود تا بدین ترتیب پارامتر بی‌نشان به دست آید و آنگاه پارامتر نشاندار را می‌توان به وسیله عملکرد گشتار حرکت تبیین نمود. اما اگر قائل به پارامتر نشاندار و بی‌نشان نباشیم و به سخن دیگر تحلیل خود را برپایه نظریه زیرمجموعه برویک استوار نسازیم، دچار همان اشکال روش‌شناختی خواهیم شد که در ابتدای مقاله اشاره کردیم.

منابع:

1- Chomsky, N., On Binding, Linguistic Inquiry, 11, 1-46, 1980.

- 2-. Chomsky, N., *Lectures on Government and Binding*, Dordrecht, Foris, USA, 1981.
- 3- Chomsky, N., *Some Concepts and Consequences of the theory of Government and Binding*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 1982.
- 4- Chomsky, N., *Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use*. New York: Praeger, 1986.
- 5- Chomsky, N., *Language and Problems of Knowledge, The Managua Lectures*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 1988.
- 6- Dabir-Moghaddam, Mohammad, *Descriptive and Theoretical Aspects of Word Order Status in Persian and Selected Iranian Languages*, Proceedings of the 16th International Congress of Linguists. Pergamon, Oxford, Paper No.0215, 1997.
- 7- Freidin, R., *Foundations of Generative Syntax*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 1992.
- 8- Haegeman, Liliane, *Introduction to Government and Binding Theory*, Second Edition, Blackwell, 1994.
- 9- Hyams, N., *Language Acquisition and the Theory of Parameters*, Dordrecht: Reidel, 1986.